

سگ قربانعلی

(مان)

الهامة كاندی



سرشناسه: کاغذچی، الهامه، ۱۳۵۵ -
عنوان و نام پدیدآور: مکاشفهی ابرک: سگ قربانعلی (رمان) / الهامه کاغذچی.
مشخصات نشر: تهران: آگه، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۲۷۰ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک: 978-964-329-401-4
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
Short stories, Persian -- 20th century
رده بندی کنگره: PIR۸۱۸۴
رده بندی دیویی: ۸۴۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۷۶۴۲۲

آگه کاغذچی
مکاشفهی ابرک، سگ قربانعلی
چاپ یکم: ۱۳۹۸
آماده‌سازی، حروف‌نگاری و نگارش: آگه
(ویرایش: تحریریه‌ی نشر آگه؛ صفحه‌آرایی: دلیپا آذرباد)
چاپ و صحافی: فرسک‌بان
شمارگان: ۵۵۰ نسخه
قیمت: ۴۸۰۰۰ تومان
همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب برای نشر آگه محفوظ است



نشر آگه

تهران، خیابان بزرگمهر، تقاطع فلسطین، شماره‌ی ۲۲
تلفن دفتر نشر: ۶۶۹۷۴۸۸۴ و ۶۶۴۶۳۱۵۵
ایمیل: info@agahpub.com
اینستاگرام: @agahpub
فروش اینترنتی: agahpub.com

فهرست

۹		پیش‌گفتار
۱۳	ابرک	قسم اول
۱۷	دو چرخه	قسم دوم
۳۳	اسب سفید قاسم	قسم سیم
۵۱	خون‌بس	قسم چهارم
۶۳	زرانگیز	قسم پنجم
۷۵	حوریه	قسم ششم
۸۵	زندگی معمولی	قسم هفتم
۹۳	مردان در قهوه‌خانه	قسم هشتم
۱۰۱	خواب	قسم نهم
۱۱۱	آدم‌ها	قسم دهم
۱۲۷	دست‌قولی	قسم یازدهم
۱۳۳	یحیی	قسم دوازدهم
۱۴۱	عروس آب	قسم سیزدهم
۱۶۷	رخ‌انگیز	قسم چهاردهم
۱۷۹	قهر باران	قسم پانزدهم
۱۸۹	مرد موفرفری	قسم شانزدهم

۲۰۵	قصه‌ی هزارویک‌شب	قسم هفدهم
۲۱۷	درخت بی‌بار	قسم هجدهم
۲۲۷	تنهایی	قسم نوزدهم
۲۳۷	خمپاره‌ها	قسم بیستم
۲۵۱	ساختمان سفید گمرک	قسم بیست‌ویکم
۲۶۱	فصل آخر، پاییز	قسم بیست‌ودوم

پیش‌گفتار

بیش‌تر داستان‌ها از جایی شروع می‌شوند که حقیقتی بعضاً تلخ و گزنده سر از آستین دنیا بیرون آورده است. بزرگی گزته است که ادبیات داستانی باید ویران‌گر باشد. یعنی از شما پیر بسازد که قبل از آن نبوده‌اید، و بزرگی دیگر معتقد است که داستان باید تکان‌دهنده باشد و، مثل سیلی محکمی بر صورت مخاطب، او را از خواب غفلت بیدار کند.

من فکر می‌کنم بزرگ‌ترین وظیفه‌ی ادبیات داستانی قرار دادن مخاطب در شرایطی است که بتواند، با هم‌ذات‌پنداری خودش را در موقعیت‌های مختلف قرار بدهد و بهترین تصمیم را بگیرد. یاد بگیرد که قضاوت کردن در مورد شرایط آدم‌ها و اعمال‌شان امکان‌پذیر نیست و تلاش کند، به سهم خودش، دنیا را جای بهتری برای زندگی خود و دیگران کند.

صفحات پیش‌روی شما روایتی گزنده از رسمی کهن است که تقریباً تمام آسیای مرکزی و آسیای شرقی را در بر گرفته. ماجرای این داستان از جایی میان خواب‌هایم و سفر به فلات مرکزی ایران شکل گرفت که برایم تکان‌دهنده بود. دیدار با زنی به‌غایت زیبا که برای

گذران زندگی هولناک‌اش گدایی می‌کرد و بازمانده‌ی رسم و روش منحوسی به نام «عروس آب» بود.

«عروس آب» زندگی و خواب‌هایم را تحت سیطره در آورد. بیش‌تر شب‌ها با دوچرخه‌ای زنگ‌زده، که قژوقژ صدا می‌کرد، به خواب‌هایم می‌آمد و برایم داستان می‌آورد.

قسم نوزدهمِ رمان را عیناً و نعل‌به‌نعل در خواب دیدم و نگاشتم، در حالتی میان خواب و بیداری، چنان‌که وقتی به گاه بیداری بازخوانی‌اش کردم شک وجودم را برداشت که آیا این چند صفحه را من نوشته‌ام یا روح خانه که در کالبد من قلم در دست گرفته است!

«عروس آب» داستان کهنه‌ی قربانی کردن است. نوعی رشوه به رب‌النوع آب تا در غرقه‌ای که خطر کم‌آبی و ویرانی تهدیدش می‌کند، باران ببارد و سرما و یخبندان و آب‌انبارها را پر کند. البته که در اکثر مواقع آسمان با زمین آتش نمی‌زنند در این میان زندگی یک انسان، با تمام آرزوها و امیدهایش، به فلات مرده‌ی زنی که در عقد آب است دیگر اجازتی از دواج و هم‌بستر شدن با هیچ مردی را ندارد و تا آخر عمر باید در عقد آب بماند.

این رسم آن‌قدر غریب و تکان‌دهند نیست که رهایم نکرد. پنج سال تمام طول کشید تا این رمان را بنویسم و از آن پنج سال، سه سال به سفر و تحقیق گذشت، به پیدا کردن روایت‌ها و به پندای رسوم و آدابی که در هیچ کتاب و منبعی ذکر نشده و سینه‌به‌سینه مانده است. ریشه‌ی این رسم آن‌قدر دامن‌دار بود که مرا از فلات مرکزی ایران به دورترین ده‌کوره‌های جنوب و جزایر و شهرهای بزرگ و کوچک کشاند و بعد از مرزها فراتر رفت و، در آناتولی، وان و دیاربکر و ارزروم را گشت و، در امارات، رأس‌الخیمه و ام‌القوین را چرخید تا به بیابان ربع‌الخالی رسید و سپس در عمان سر از نیزوا و صلاله و ضحار و جبل‌اخضر درآورد و از آن جا رسید به هند، و ایالت‌های پرماجرا و

پرداستان تامیل نادو، کرناٹاکا، کرالا، بنگلور و تبت را درنوردید.
در افغانستان، عربستان سعودی، عراق، پاکستان و خلیسی
سرزمین‌های دیگر که توانستم آن‌ها را بینم و کشورهای شرق دور و
حتا در آمریکای لاتین و برخی مناطق اروپا و استرالیا، کم یا زیاد، زن
قربانی خشم طبیعت می‌شده و یا هم‌چنان می‌شود.

دختر باکره عقد چاه آب و درخت و شیطان و آتش می‌شود، مثله
می‌شود، گردن‌اش بریده می‌شود، مورد تجاوز گروهی قرار می‌گیرد،
آتش زده می‌شود و ... در بسیاری از مواقع ترجیح بر قربانی کردن زن
است نه دلاور! نکته‌ی تکان‌دهنده‌ی ماجرا این‌جاست که در
بسیاری از مناطق آسیا، آفریقا، در قبایل بدوی و نیمه‌بدوی، هنوز این
رسم جایگاه محکم دارد. رستا در ایران خودمان!

انگیزه‌ام از نوشتن این رستا تنها دیده‌شدن و خوانده‌شدن
زندگی پررنج فداییانی است که هر جا که فرستاده می‌شوند و هوس آن‌ها را
به کام مرگ نکشاند، خرافه و رسم‌ها چنان می‌کند که روزی هزار
بار مرگ خودشان را بخواهند و این بدان معناست که در جهان ما هنوز
جهل بر دانش و حکمت چیره می‌شود و شایسته‌ای که ما راحت سر بر
بالین می‌گذاریم، انسان‌هایی اسیر در آب‌انبار، باران، جنبل و کویر و یا
مناطق جنگی، جهانی تلخ و ناامن را مزه‌مزه می‌کنند که با قیامت جز
تباهی یک عمر و حتا یک عشیره را در بر ندارد.

در هیچ کجای داستان، مخاطب نشان محل وقوع خاصی را نداند،
اما نشانه‌ها و لهجه او را از خطه‌ی مهربان بندرعباس به سمت
خوزستان مظلوم می‌کشاند. شش ماه زحمت یک تیم سه‌نفره از
دوستان بوشهری، اهوازی و بندری‌ام در این راستا فراموش‌ناشدنی و
نقطه‌ی عطف نگاشتن این رمان است و هم‌چنین آشنایی با بانوی
محقق و نویسنده، راوی بزرگوار جزیره‌ی قشم و خمیر، مرحومه ایران
دژگانی، که بسیار از ایشان آموختم.

عمیقاً بر این باورم کہ این اثر محصول کاری گروهی است کہ بہ قلم من نگاشته شد. از ہم دلی ہم سفر ہمیشہ ام امین شاہد و خانوادہی مہربان ام گرفتہ تا ہم راہی خواہر نازنین ام ہالہ و ہمسرش، شکیل احمد، کہ در سفر بہ امارات، عمان و ہندوستان بزرگ ہم پیا و مشوق ام بودند تا دوستانی بہتر از جان کہ این جا مجال نوشتن نام تک تک شان نیست کہ بہ بلندا می کشد.

اما بیش از ہر چیز و ہر کس محقق شدن این اثر را مدیون خانوادہای نازنین پویا و جلالی ہستم. ہرمز نازنین کہ در سفرهای خوب و بست و جواہیم ہمراہ و ہم پایم بود و خانوادہی نازنین اش کہ از ہر چہ ایست و مہری دریغ نکردند تا این کتاب نوشته شود و برای سرزمین ام ہم ند بہ نگار.